

نقش دانشگاه‌ها در تولید ادبیات

علی مؤمن*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

با وجود اینکه تعداد دانشگاه‌ها و دانشکده‌های ادبیات، چندین برابر و تعداد دانشجویان ادبیات، چندین ده‌برابر شده است، اما خبری از تولید آثار ادبی نیست. گفته‌اند از آنچه گفته و سروده شده، کمترین مقدارش ضبط شده است و از آنچه ضبط شده، کمترین مقدارش نقل شده است؛ بنابراین ادبیات عبارت است از تمام ذخایر و موارث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل آنها از نسلی به نسل دیگر کوشیده‌اند؛ مانند شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ و از امروزی‌ها شعر زمستان اخوان و کوچه مشیری، پربلی شاملو و بسیاری دیگر از ادبیات معاصر، چه شعر و چه داستان و سایر قالب‌ها. نگارنده در این گفتار نقش دانشگاه‌ها را در این موضوع به بحث گذاشته و فلسفه نازایی این غول سترون را بازگو نموده است؛ چه حکما گفته‌اند «فلسفه عبارت است از طرح عالمانه سؤال» و سؤال علمی این است: چرا دانشگاه‌های ما در فرآوری ادبیات و تولید ادبیات دانشگاهی، کارآمدند، اما در خلق آثار ادبی، ناتوان؟

واژه‌های کلیدی: دانشکده ادبیات، ادبیات، سرفصل دروس ادبیات، گزینش دانشجو، زبان فارسی، تولید آثار ادبی.





از تمام ذخایر و موارث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل آنها از نسلی به نسل دیگر کوشیده‌اند؛ مانند شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ، و از امروزی‌ها شعر زمستان اخوان و کوچه مشیری، پربلی شاملو و بسیاری دیگر از آثار ادبیات معاصر، چه در شعر و چه در نثر و سایر قالب‌ها.

نگارنده برآن است تا نقش دانشگاه‌ها را در این موضوع به بحث بگذارد و فلسفه نازایی این غول سترون را بازگو نماید؛ چه، حکما گفته‌اند «فلسفه عبارت است از طرح عالمانه سؤال»، و سؤال علمی این است: چرا دانشگاه‌های ما در فراوری ادبیات و تولید ادبیات دانشگاهی، کارآمدند، اما در خلق آثار ادبی ناتوان. با اندکی تأمل، می‌بینیم در آن زمان هم دانشگاه محل تولید آثار ادبی نبود؛ بلکه مصرف‌کننده آن بود؛ اما ارتباط دانشگاه با جامعه طوری بود که خط و ربطشان به هم می‌خواند. هنر و ادبیات فرمایشی، از هنر و ادبیات مردمی بازشناخته بود و عموماً هم این را می‌فهمیدند؛ مثلاً در خارج از دانشگاه، کسی مثل غلامحسین ساعدی، نمایشنامه‌های پروراندن و آئی بی کلاه آئی یا کلاه را می‌نوشت و دانشجویان در دانشگاه آن را اجرا می‌کردند و شاعری مثل گرماردی، شعر مبعث را می‌گفت و دانشجویان در دانشگاه آن را دکلمه می‌کردند و شهید مطهری داستان راستان را می‌نوشت و در اندک مدتی در دسترس همه بود و وقتی دکتر شریعتی سخنرانی می‌کرد یک ساعت پیش از سخنرانی همه دانشجویان در حسینیه ارشاد بودند... در حالی که امروز ما دو نوع ادبیات داریم؛ دو نوع موسیقی داریم؛ دو نوع فرهنگ داریم؛ دو نوع عزاداری داریم؛ هرچند گفته می‌شود این تنوع باعث حرکت می‌شود، اما در ایجاد ارتباط بین آنها موفق نبوده‌ایم؛ مثلاً ما دو نوع موسیقی داریم؛ یکی موسیقی رسمی، که از رادیو و تلویزیون و سایر نهادهای رسمی تولید و پخش می‌شود، دیگری موسیقی‌ای که در بین توده‌های مردم استان‌ها و شهرستان‌ها، در مجالس عروسی و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. «هرگز این بدان کی ماند؟» مگر ما یک ملت و یک زبان و یک فرهنگ و یک موسیقی رسمی نداریم؟ پس چرا یکی از آنها آشکار است و دیگری مخفی؟ حال و وضع ادبیات ما هم همین طور است؛ یک ادب رسمی داریم که در دانشگاه‌ها در قالب پایان‌نامه‌ها و دروس زبان و ادبیات فارسی در مقاطع کاردانی و کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری تدریس و تحصیل می‌شود، و یک ادب غیررسمی که در بیرون از دانشگاه، در میان توده‌های مردم و لایه‌لای فهم و ذوق متذوقان، در قالب شعر و رمان و داستان و طنز و نمایشنامه و فیلمنامه تولید و به بازار مصرف عرضه می‌گردد. باز هم هرگز این بدان کی ماند؟ دانشکده‌های ادبیات هر دانشگاه در هر کشور و استانی، پایگاه پویایی زبان و پایایی ادبیات و پیام‌رسان فرهنگ و ذوق و شعر و ادب مردم آن سامانند؛ زیرا یکی از نخستین بنیادهای آموزش عالی که در هر شهر و دیاری تأسیس می‌شود، همین دانشکده است.

آنچه در این بیست و چند سال تدریس دانشگاهی دائماً ذهن نگارنده را به خود مشغول می‌ساخت، مقایسه‌ای اجمالی و ذهنی بود بین آن دوره‌ای که خود در دانشگاه درس می‌خواند، با دوره‌ای که در دانشگاه درس می‌دهد. با خود محاسبه‌ای سرانگشتی داشتیم از تعداد شاعران و نویسندگان مطرح آن دوره، که ادبیات‌ساز بودند، با دوره‌ای که در آنیم. مثلاً در دوره ما شاعرانی چون اخوان، ابتهاج، سپهری، شاملو و گرماردی، و نویسندگانی چون بزرگ علوی، چوبک، هدایت، سیمین دانشور، جلال آل احمد، علی شریعتی، شهید مطهری، بیضایی، گلستان و گلشیری می‌زیستند و حداقل می‌توانم بگویم، اکنون خبری از تولد این گونه شاعران و نویسندگان در جامعه نیست. از طرفی، علی‌رغم اینکه تعداد دانشگاه‌ها و دانشکده‌های ادبیات چندین برابر و تعداد دانشجویان ادبیات چندین ده‌برابر شده است، خبری از تولید آثار ادبی نیست؛ البته ادبیات تولید شده است، اما آثار ادبی فاخر و ماندگار خیر. این افت تولید ادب و شعر تا آنجا احساس شد که مقام معظم رهبری - که خوشبختانه خودشان اهل ذوق و شعر و ادب هم هستند و با شاعرانی چون امیری فیروزکوهی، شهریار و اخوان ثالث حسرت و نشر هم داشته و با ادب و شعر کلاسیک و معاصر کاملاً مأنوس هستند - جلسات شعرخوانی دایر کردند تا حضورشان باعث رونق و رویکرد به شعر شود و یک تجدید حیات ادبی و شعری را رقم بزنند. منتها این کافی نیست. مسئولان و متخصصان باید در برنامه‌ریزی درسی دانشگاهی تجدیدنظری کلی و حساب‌شده انجام دهند و افق‌های تازه و امروزی و نویی را ترسیم کنند.

گفته‌اند: ادب عبارت است از مجموعه آثار مکتوبی که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر کرده باشد و از جنس سخنانی‌اند که از حد سخنان عادی، بالاتر و والاتر بوده‌اند و مردم آن سخنان را درخور ضبط و نقل دانسته‌اند و از خواندن و شنیدن آنها دگرگون شده‌اند یا غمگین شده یا خوشحال شده‌اند و احساس لذت و الم کرده‌اند (نقد ادبی، دکتر زرین کوب، ج اول). و گفته‌اند از آنچه گفته و سروده شده، کمترین مقدارش ضبط شده است و از آنچه ضبط شده، کمترین مقدارش نقل شده است. بنابراین ادبیات عبارت است

با نگرشی کوتاه به تاریخ تأسیس دانشگاه‌های ایران، از دانشسرای عالی تا دانشگاه تهران، تا دانشگاه آزاد اسلامی امروز، متوجه می‌شویم اولین رشته‌ای که در این دانشگاه‌ها تأسیس شده، ادبیات است و اولین دانشکده‌ای که مجوز گرفته، دانشکده ادبیات است. این خود نشان از توجه و علاقه و وابستگی مردم هر دیار به فرهنگ و زبان و ادبیات دارد. دانشکده‌های ادبیات ما باید نگاهی به گذشته و نگاهی هم به آینده داشته باشند؛ اما متأسفانه چنین نبوده است؛ بلکه بیشتر به سوی زبان و ادب گذشته روی آورده‌اند، که البته سرمایه‌ای بسیار گرانقدر و گنجینه‌ای بسیار پربار است که نماینده اندیشه و تفکر و فرهنگ و هویت ماست؛ چون فرهنگ مکتوب ما قطعاً در قالب متون نظم و نثر از نسل‌های گذشته تا به امروز به ما رسیده است؛ یعنی وسیله انتقال مفاهیم فرهنگی ما، بنا به سنت معمول، یا به صورت نظم بوده است یا نثر؛ چنان که همه جنگنامه‌ها، سفرنامه‌ها، کتب تاریخی و داستان‌ها، مثنوی‌ها و حکایات، منظوم بوده‌اند یا مثنور، که قطعاً باید به عنوان پایه و مایه و مصالح اولیه برای معرفی اندیشه‌های نوظهور جریان‌ها تازه ادبی و فرهنگی از آنها بهره برد؛ البته نه اینکه همه‌اش ادبیات کلاسیک باشد و در سرفصل دروس فقط 4 واحد ادبیات معاصر داشته باشیم.

این نویسندگان و شاعران معاصرند که زبان را تقویت می‌کنند و دامنه لغات را توسعه می‌بخشند؛ یعنی همکاری اندیشه و زبان، یکی به عنوان محتوا و دیگری به عنوان قالب، باعث شکوفایی می‌شود؛ چنان که در تاریخ ادبیات به یاد داریم که چگونه اولین بار توسط سنایی، مضامین عرفانی متصوفه وارد شعر شد و چگونه امکانات بالقوه زبان فارسی در خدمت بیان مضامین عرفانی متصوفه قرار گرفت و همکاری این دو تا چه اندازه باعث آفرینش آثار جاودان ادب فارسی، چون حدیقه و منطق‌الطیر و مثنوی، و بروز شخصیت‌هایی چون سنایی و عطار و مولوی شد. دانشکده‌های ادبیات اگر این نگرش و همکاری را دوسویه کنند، یعنی نگاهی به گذشته داشته باشند و نگاهی هم به آینده، می‌توانند گذشته‌ها را به حال پیوند بزنند - مانند آنچه ملک الشعراء بهار در شعر خود کرد - و در نتیجه، ادامه پویایی و پایایی فرهنگی و ادبی را تضمین کنند و آینده‌ای پُر رونق و مطمئن برای دانشکده‌های ادبیات رقم بزنند؛ یعنی دانشکده ادبیات، جلوه‌گاه فرهنگ ملی و محلی برای تبلور شعر و شعور مردم و جایگاهی برای طراحی و مهندسی فرهنگی کشور - که انواع تفکرات را در خود می‌پرورد - و محلی برای تعاطی افکار عالی باشد، تا ضمن تولید اندیشه‌های نو، عملاً پاسدار فرهنگ غنی گذشته باشد و تحولات فرهنگی و ادبی کشورهای دیگر را مطالعه کند و مانند آنچه دکتر زرین کوب در نقد ادبی و ادبیات تطبیقی انجام داده است، از دستاوردهای جوامع دیگر بهره بگیرد و دانشجویان خود را هم بهره‌مند سازد؛ چون در ادبیات تطبیقی می‌توان به اشتراکات فرهنگی کشورهای یک قاره با کشورهای قاره



دیگر پی برد و این به معنای تقلید از غرب نیست؛ ما نباید از ترس اینکه مبدا فرهنگ غربی حاکم شود، از بحث در ادبیات ملل و آشنایی با فرهنگ و هنر و ذوق آنها خودداری کنیم. ما در ادبیات مشروطه تجربه شیرین و موفقی از این کار کسب کردیم. کارهای طالب‌اف، زین‌العابدین مراغه‌ای، فتحعلی آخوندزاده ... را نباید نادیده گرفت، که عیناً کاری را کردند که اروپایی‌ها در رنسانس کردند؛ یعنی کشورهای اروپایی ابتدا به ادب یونان و روم رو آوردند و در نثر و نظم خود از ادبیات آنها سود بردند و از آنها تجربه اندوختند تا اینکه خود آموختند که چگونه به خلاقیت و نوآوری هنرمندانه بپردازند، و ما نمود عینی و تجربی آن را در تولید ادبیات خودمان تجربه کرده‌ایم. چنان که می‌دانید، زهره و منوچهر ایرج میرزا تقلیدی است از ونوس و آدنیس شکسپیر، و خوارزمشاه دکتر حمیدی از سکوت قرن ویکتور هوگو، و عقاب خانلری از دختر سروان پوشکین، و افسانه نیما از دریاچه آلفردو موسوئه، و قطعه موهبایی پروین و خیلی از آثار موفق دیگر در ادب معاصر هم چنینند؛ در حالی که در سرفصل دروس ادبیات، اصلاً ادبیات تطبیقی مطرح نیست و دانشجوی امروز، حنظل بادغیسی و ابوحفص سعیدی را می‌شناسد، که به دردش نمی‌خورد، اما از کیله و دمنه و تأثیر آن در ادبیات جهان نمی‌داند؛ در حالی که بسیاری از داستان‌های کیله و دمنه و مرزبان‌نامه و مثنوی در اکثر کشورهای جهان بروز شده و برای کودکان بازآفرینی شده است. نگارنده خود مضامین بسیاری از این داستان‌ها را به صورت مجسم در پارک‌های مسکو و اروپا دیده است؛ برای مثال، در میدان سرخ مسکو از مجسمه یک روباه و یک لک و یک بشقاب توانسته‌اند با کمترین زحمت و هزینه، مضمون این داستان روباه و لک‌لک را برای کودکان خود تدریس کنند، و همچنین بسیاری از سریال‌های Holly Wood و Walt Disney، مانند سندباد و شهرزاد...، که هنرمندانه از منابع متون ما بازسازی شده‌اند.

دانشکده‌های ادبیات باید یک سرفصل کلی برای ادبیات جهان مهندسی و طراحی کنند؛ سرفصلی برای ادبیات فارسی، آن هم نه محدود به ایران، بلکه همه کشورهای فارسی‌زبان، چون تاجیکستان و افغانستان و بخشی از هند و پاکستان.



شهری مانند دهلی، که پایتخت هند است، نامش فارسی است و نام بیشتر خیابان‌های آنجا فارسی است؛ مانند اورنگ‌زیب و غیره.

علاوه بر این، باید دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی هر استان و منطقه‌ای یک سرفصل جدا از این دو بخش، یعنی بعد از ادبیات جهانی و ادبیات فارسی یک ادبیات بومی و استانی هم طراحی و مهندسی کنند تا مثلاً دانشجوی دانشکده ادبیات همدان بتواند به بحث و تحقیق درباره زبان بومی، فرهنگ بومی و علوم اجتماعی منطقه بپردازد. در برنامه‌های درسی هر استان نیز، به فراخور ادب و فرهنگ خاص، برنامه‌ریزی درسی شود. متولی اصلی این سیاست باید دانشکده ادبیات هر استان باشد که تخصص و نیروی انسانی آن را دارد، نه مثلاً اداره فرهنگ و ارشاد استان که در حال حاضر فقط کار اداری می‌کند. علاوه بر این، از اوضاع و احوال شعر و ادب شهر و استان خود نیز خبر داشته باشد؛ در حالی که بسیاری از فارغ التحصیلان دانشکده‌های ادبیات هر استان، از وجود شاعران و نویسندگان و هنرمندان بومی خودشان بی‌خبرند.

ما در ادب رسمی خود شاهنامه‌ای داریم که در آن، فردوسی سند هویت ملی و مذهبی ما را چنان رقم زده است که ما را در بین تمام کشورهای جهان اسلام، به واسطه برخی ویژگی‌های ملی و فرهنگی و مذهبی و زبانی ممتاز کرده و از استخاله در امپراتوری زبان عربی بیرون کشیده و عامل اصلی وحدت ملی ما شده است. به همین سبب است که دانشکده ادبیات اگر شاعر و نویسنده و هنرمند بی‌رود، جامعه را پرورش داده است؛ زیرا شاعران در طول تاریخ، معلمان جامعه بوده‌اند. فردوسی، خودش و کتابش معلم جامعه بوده‌اند. پند و اندرز و حکمت و عدل و دادی که در شعر او تبلیغ می‌شود، همان است که منشور آزادی ملل و منشور عدل و منشور ادب است. فردوسی همه جا پادشاهان را به رعایت عدل و داد سفارش می‌کند. مقصود، بیان پیام فردوسی است، به عنوان شاعری که معلم جامعه است. این معلم و شخصیتش باید در دانشکده ادبیات شکل بگیرد. اگر فردوسی شاعر یک معلم خوب اجتماعی نبود، تاریخ باستان را با همه عبرت‌هایش به نظم نمی‌کشید

تا وسیله‌ای برای ارسال پیام اصلی او باشد، که در همه جا از عدل و انصاف دفاع کند و ظلم و ستم را نکوهش کند و فرمانروایان فاتح خود را به رفتارهای انسانی فراخواند. کورش و داریوش و شاهانی که او در شاهنامه آورده، اگر با استفاده از تکنیک‌های نوین علمی و رسانه‌ای، چون فیلم و سریال، به جهان معرفی می‌شدند و مردم جهان از آن اطلاع پیدا می‌کردند، دیگر هالیوود فیلم ۳۰۰ را نمی‌ساخت و از مردم ایران همیشه سربلند، مردمی بربر به جهان معرفی نمی‌کرد. فیلمنامه‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی باید در یک تجدیدنظر کلی، در سرفصل دروس دانشکده ادبیات و برنامه‌ریزی درسی لحاظ شود و استعدادهای موجود در سطح کشور برای این کار کشف گردد، که متأسفانه تاکنون چنین نشده و همه مسئولان در بخش‌های مختلف، علی‌رغم حمایت‌های گفتاری مکرر، در عمل حرکتی مؤثر برای توفیق این ایده از خود نشان نداده‌اند.

گفتیم دانشکده‌های ادبیات مظهر این همه توانمندی‌ها می‌توانند باشند، که به اقتضای زمانی خود هم بودند؛ ولی امروز نیستند. چون اگر حافظه تاریخی مدد کند، می‌بینید که این دانشکده را ۷۵ سال پیش، به اقتضای حال و مقام، علی‌اصغر حکمت و فروزانفر و ملک‌الشعراى بهار و رشید یاسمی و بهمنیار و پورداوود و نفیسی در زمان رضاشاه تأسیس کردند و هرچه بایسته خدمت بود، این بزرگان انجام دادند. اینجا وقتی نیست تا به شرح خدمات فرهنگی مرحوم بهار و فروزانفر و حکمت و همایی بپردازیم؛ اما سخن اینجاست که نسل اول، که معروف به پنج استادند، آنچه بایسته و شایسته بود، در تصحیح، تحشیه و تنقید متون کهن پارسی و یادگیری متن‌های کهن پارسی باستان انجام داده‌اند. استاد پورداوود در پاسداری از میراث فرهنگی، دهخدا در لغت، محجوب در فولکلور، صفا در تاریخ ادبیات، خانلری در دستور و زبان‌شناسی، ضیاءالدین سجادی در متون خاقانی سرآمد بودند و این بزرگان، خود هم‌زمان متولی بخش فرهنگ هم می‌شدند؛ چنان که مرحوم بهار و خانلری وزیر بودند و اصلاً مرحوم محمدعلی فروغی، که بسیاری از متون نظم و نثر را تصحیح و تحشیه و تنقید کرده است، وزیر معارف بود. اینها در تمام سطوح فرهنگ عمومی تأثیر بین و آشکار گذاشتند و شاگردان ایشان هم مبلغ زبان و فرهنگ کلاسیک بوده و هستند. از آن گذشته، ادبیات، یعنی سیاست. چون رابطه زبان و فکر، بحثی درخور توجه است، یونانیان مفهوم عقل و نطق را یکی می‌دانستند و این هر دو را «لوگوس» می‌گفتند؛ یعنی پیچیدگی عقل و نطق یکسان است. هرچه شخص عاقل‌تر باشد، اندیشه او پربارتر و بیان او رساتر است و خلاصه آنچه این عزیزان در این ۷۰ و اندی سال انجام دادند، نیاز روز بود. دیگر هرچه بعد از اینها انجام می‌گیرد، تکرار و تقلیدهای بی‌هدف است. تا کی می‌توان با این تکرار و تقلیدهای غیر کارآمد وقت و ذوق و شوق دانشجویان را هدر داد؟ وقت دانشجوی امروز باید صرف مطالب نو، حرف

نو، شکل نو، زندگی نو، جهان نو و اندیشه نو شود. چقدر شعرا و حکمای ما گفته‌اند: «ای برادر تو همه اندیشه‌ای...؟» چقدر گفته‌اند: «سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر...؟» لذا بعد از کارهایی که این بزرگان کردند - که در حد خود نو هم بود - این سترونی برای آن است که برنامه‌های درسی تدوین شده توسط پنج استاد مذکور - رحمهم الله تعالی - برای آن زمان بود، که برای زمان خود مفید بود؛ اما آنها نگفتند این برنامه‌ریزی درسی برای ابدالدهر باید در دانشکده‌های ادبیات اجرا شود.

هرچند برنامه‌نویسان اصلی، همان نسل اول‌ها بودند و نسل دوم هم مجری و دنباله‌رو آنها، و نسل سوم هم کم و بیش همان راه را رفته است، اما امروز دیگر برنامه‌های درسی ۱۳۰۴ و ۱۳۱۳ جواب مسائل روز و امروز را نمی‌دهد. باید آن چنان که بیان شد، تجدیدنظر شود؛ هم در برنامه‌ریزی درسی، هم در سرفصل‌ها، هم در شیوه‌گزینش دانشجو و شیوه کشف استعدادها، ادبی. به عبارت دیگر، دانشکده ادبیات را سخنی باید که مرام و ذوق مردم را خوش آید، که ندیم مردمند. روح زیبارست و ذوق جامعه، نیازهای معنوی خود را از این مرکز مطالبه می‌کند و اگر قرار است ارتباط و همبستگی میان این نهاد و نسل نوجو و نوگرا به وجود بیاید. نباید امروز گروهی به بهانه پاسداری از زبان و فرهنگ گذشته، تیشه به ریشه هر نوآوری و هر سخن نو بزنند. اگر چنین باشد، دیگر مانند نیما کسی نمی‌آید و شعر نو نمی‌گوید؛ کسی چون شریعتی و مطهری و بزرگ علوی و صادق چوبک و صادق هدایت، هوشنگ گلشیری، ابراهیم گلستان، بهرام بیضائی، علی‌اشرف درویش‌ن و صمد بهرنگی و محمود دولت‌آبادی نمی‌آید؛ کسی چون اخوان و شاملو و ابتهاج و سهراب سپهری و فروغ نمی‌آید. اگر در صدر مشروطه فرهنگ و ادب متولی مستقیم و سنتی و کلاسیک داشت و نبض زبان و ادبیات در اختیار عده‌ای خاص بود، هیچ گاه نسیم شمال و میرزاده عشقی و ایرج میرزا و عارف و دیگران ظهور نمی‌کردند و انقلاب مشروطه را به وجود نمی‌آوردند. این همه تحولات، در سایه نوآوری‌هاست. مشروطه را نویسندگانی چون طالب‌اف، زین‌العابدین مراغه‌ای و جلیل محمدقلی‌زاده و کسانی چون میرزاده عشقی و ایرج و عارف و نسیم شمال و بهار و دهخدا و صور اسرافیل به مقصد رساندند و انقلاب اسلامی را شاعرانی چون اخوان، گرم‌رودی، سپهری، ابتهاج، حمید مصدق... و نویسندگان نام‌برده بالا به ظهور رساندند.

ویکتور هوگو می‌گوید نتیجه قطعی یک انقلاب ادبی، یک انقلاب سیاسی است.

اگر وضع به همین منوال باشد و نیاز جامعه به ادب معاصر ایران و جهان جدی گرفته نشود، آن وقت ما دو نوع، شاید هم بیشتر، ادب خواهیم داشت؛ یک ادب رسمی، یک ادب غیر رسمی؛ چنان که اکنون داریم: یک زبان رسمی و یک زبان مردم، یک زبان معیار و یک زبان مردم کوچه و بازار؛ خلاصه



یک ادب رو زمینی و یک ادب زیرزمینی. به همان مقیاس، یک موسیقی رسمی و یک موسیقی غیررسمی خواهیم داشت. جامعه هرچه از ادبیات فاصله بگیرد، از انسانیت فاصله گرفته است. ادبیات و جامعه، هر دو در حال تحول و تحرکند و بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. در گذشته، سلاطین با مستمری و صله، و اعیان با هدایا و تحف از شاعر و نویسنده حمایت می‌کردند. به طور کلی، در گذشته هنر شاعر و نویسنده را امیران و محتشمان خریدار بودند، امروز خوانندگان جراید و کتاب. در واقع، همین مزد و پاداش است که شاعر و نویسنده را وادار می‌کند برابر ذوق و پسند خریدار سخن بگوید. عکس قضیه هم دیده می‌شود؛ شاعر و نویسنده با محیط خود مبارزه می‌کنند و بر خلاف ذوق و پسند جامعه سخن می‌گویند و می‌کوشند آن را تغییر دهند؛ چنانکه ناصر خسرو با دین‌فروشان خراسان می‌کرد، که در عین حال، از دید سبک‌شناسی می‌بینیم همین حرکت او آثارش را مورد توجه عده‌ای دیگر قرار می‌دهد.

در همین راستا، نقش طالب‌اف در ایجاد مشروطه و سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای، بعدها نسیم شمال، میرزاده عشقی، عارف، دهخدا، ایرج و دیگران را در تقویت مشروطه می‌بینیم.

شیوه‌گزینش دانشجو

اگر دانشکده ادبیات در آغاز موفق بوده، برای این بوده است که کسانی چون مرحوم علی‌اصغر خان حکمت، فروزانفر، بهار، پورداوود و نفیسی، یعنی بااستعدادترین‌ها و فرهیخته‌ترین‌ها، به ادبیات روی آورده بودند؛ در حالی که امروز برعکس است. در رشته‌های تحصیلی دبیرستان‌ها استعدادها ممتاز جذب رشته ریاضی می‌شوند و دانش‌آموزان کم‌استعداد و کم‌سواد راهی رشته فرهنگ و ادب. در حالی که می‌بینیم بیشتر متدوکان از بین فارغ‌التحصیلان رشته مهندسی و پزشکی ظهور می‌کنند و اگر دقیق‌تر شویم، می‌بینیم دانشکده ادبیات نقشی در کشف استعدادها، ادبی و پرورش ذوق ادبی نداشته، کافی است نگاهی به شعرا و نویسندگان معاصر بیندازید؛ می‌بینید بیشتر آنها فاقد تحصیلات دانشگاهی‌اند؛ چه برسد به تحصیل در دانشکده ادبیات!



فاجعه‌ای به مراتب عمیق‌تر، که بر این شیوه‌گزینش دانشجو حاکم است، اینکه بیشتر این گروه، به عنوان دانشجوی علوم انسانی برای تحصیل ادبیات به دانشگاه راه می‌یابند و با این سواد اندک ادبی و ندانستن تسلط به عمق فرهنگ و ادب کهن و درک سطحی و نارسا از ادب معاصر، که آن هم بیشتر از قبل استادان سنتی و کلاسیک‌مدار خود کسب کرده‌اند، بعد از فارغ التحصیلی، دبیر دبیرستان‌ها می‌شوند و آنچه خود تحصیل کرده‌اند، به دانش آموزان انتقال می‌دهد و همین دانش‌آموزان در این چرخهٔ دردناک به دانشگاه راه می‌یابند. در نتیجه، علاقهٔ ما و دانشجویان به فرهنگ و ادب روز به روز کاهش می‌یابد و تأثیرات منفی آن، از دبستان به راهنمایی و دبیرستان و از آنجا به دانشگاه، سپس به مقاطع بالاتر تا دکترا، و امروز هم متأسفانه سؤالات نظم و نثر دورهٔ دکترا از نفثهٔ المصدور و جهل‌نگشای جوبینی است و یکی نیست بگوید دانستن چند لغت عربی - که حقیقتاً جز مصداقی درست برای معنی ترکیب «نفثهٔ المصدور»، یعنی خس‌خس کردن سینه برای خفگی ادبیات نیست - چه مشکلی از ادب و فرهنگ معاصر را می‌گشاید.

به هر حال، این گرفتاری دامن‌گیر این رشته است و همچنان هم ادامه دارد؛ در نتیجه، کسی از طریق این چرخهٔ معیوب به ادبیات نمی‌رسد و اگر ذوقی هم داشته باشد و استعدادی هم در خود سراغ کند، در همین مقطع کشته می‌شود یا ابر می‌ماند. با این روش‌ها جایی برای شکوفایی نمی‌ماند و ترجیح می‌دهد به جای رویکرد این‌چینی، از همان آغاز با هدایت‌های تحصیلی والدین به رشته‌های مهندسی و پزشکی برود و با رشد تکنولوژی و توسعهٔ روزافزون دانش‌های کاربردی، از این نم‌د کلاهی برای خود بدوزد. حال ببینید اگر این اتفاق بیفتد، آیا به حال این فرهنگ و این مردم نباید گریست؟ این همان است که استعمار و توطئه‌های آن تبلیغ می‌کنند و خواهان آنند که شما از فرهنگ و ادبیات خود بفرید و مجذوب زرق و برق و جادوی علوم و تکنولوژی غرب باشید و به تمام معنا تهاجم فرهنگی به پیروزی برسد؛ در حالی که در این میان، اگر متولیان دانشکده‌های ادبیات، هنرمندان و متذوقانه در این عملکرد در این سال‌های اخیر اندکی تجدیدنظر کنند،

ان‌شاءالله دسیسه‌های بدخواهان با استفاده از روش‌های نوین رسانه‌ای موفق نخواهد شد تا جوانان ما را از ادبیات پر بار و ارزشمندمان بیگانه کنند و پیوند آنها را با گذشته قطع کنند و نگذارند با حال و آینده هم پیوندی داشته باشند؛ در حالی که خودشان، مخصوصاً آمریکایی‌ها، برای پیوند با گذشتهٔ خود بیش از ۳۰۰۰ نفر شکسپیرشناس در دانشگاه‌های خود دارند و برای تولید آثار ادبی، جایزهٔ «نوبل» ادبی و «پولیتزر» و ده‌ها عنوان دیگر دارند و نه تنها به تولید ادبیات خود می‌پردازند و دربارهٔ آن تحقیق می‌کنند، به ادبیات همهٔ ملل جهان روی می‌آورند و نکته‌های عمیق و ادبی و فرهنگی موجود در آنها را به عنوان یک تجربه به کشور خود انتقال می‌دهند و به خاطر این کارهاشان لقب «کُنت» و «سر» هم می‌گیرند؛ چون «سر ادوارد براون» انگلیسی که تاریخ ادبیات ما را نوشته، پطروشفسکی که مهم‌ترین متون عرفانی، چون عهبر العاشقین، را تصحیح کرده، ژول مول، شاهنامه را تصحیح کرده، نیکلسون مثنوی را، پروفیسور آن ماری شیمیل دیوان غزلیات شمس را تصحیح کرده‌اند. حتی در فلسفه، کسانی چون ویلیام جیتیک فلسفهٔ شرق و ایران را شرح و تفسیر و تنقید کرده‌اند. اگر ادبیات ما این درجه از اهمیت و اعتبار و ارزش را نداشت، این دانشمندان غربی وقت خود را بیهوده صرف آن نمی‌کردند. ما باید بر روی همین میراث‌های ادبی، که بعضاً امروز میان ما و کشورهای همجوار، چون تاجیکستان، افغانستان و هندوستان مشترک است، سرمایه‌گذاری فرهنگی و ادبی کنیم، تا با این اقدامات، کشور ما - که به عنوان ام‌القرای زبان فارسی و متولی آن شناخته شده است - باعث تقویت و توسعهٔ زبان فارسی در این کشورها شود، تا آنجا که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای ادبی این کشورها باشد؛ زیرا اگر زبان فارسی امروز توانمند و پویا باشد و بتواند انعکاس‌دهندهٔ مسائل روز و احساسات و فرهنگ و سیاست و ادبیات امروز آنها باشد، دیگر این کشورها به زبان‌های دیگر روی نمی‌آورند و دسیسه‌های استعماری، که دائم در کار است تا فرهنگ و زبان فارسی را از صحنهٔ زندگی این کشورها بزدايد و زبان معارف و تعالیم قرآن و زبان شاهنامه و زبان مثنوی که زبان مادری آنهاست را از آنها بگیرد و در افغانستان زبان اردو و در پاکستان و هند و تاجیکستان یکی از گویش‌های گمنام و به فراموشی سپرده‌شده را جای‌گزین آن کند، موفق نشود. اما متأسفانه در افغانستان و پاکستان و هند این اتفاق در حال وقوع است.

پیشنهادها

۱. دگرگونی کلی در سامان آموزشی و پژوهشی کشور صورت گیرد.
۲. سؤال چهار گزینه‌ای ممکن است برای سهولت در کنکور و دروس علمی محض کارایی داشته باشد، ولی برای رشتهٔ ادبیات فارسی، یک سم مهلک است؛ چنان که در این چند

سال اخیر، عوارض ناشی از آن به خوبی خود را نشان داده است. غافلیم که اگر هدایت و چوبک و جمالزاده و بزرگ علوی و سیمین دانشور و آل احمد و ابراهیم گلستان و دولت‌آبادی و بیضایی و میرصادقی ادبیات داستانی معاصر را رقم زدند، یقیناً محصول سوالات چهار گزینه‌ای نبود؛ بلکه تلاش کردند تا احساس خود را با قلم ظاهر کردند و ذهنیت را عینیت بخشیدند.

۳. دانشکده‌های ادبیات باید نگرش خود را تغییر دهند و با پیشی نو به ادبیات فارسی بپردازند؛ تحولات در نوع نگرش شعرا و ادبا و نویسندگان و اهل علم را بشناسند و نقش آنها را در شکل‌گیری تفکرات اجتماعی درک کنند.

۴. ادبیات کهن و نو، هر دو مورد توجه قرار گیرد و هیچ کدام مورد غضب واقع نشود. از ادبیات گذشته و حال استفاده مفید و مقبول شود.

۵. به جای آنکه در ادبیات فارسی از حنظله بادغیسی و محمد بن وصیف سگری شروع کنیم، از ادب معاصر شروع کنیم، که معمول و محسوس است.

۶. استادان باید خود را ارزیابی کنند؛ دانش خود را بسنجند و نهایتاً خود را بروز کنند، نه اینکه صرفاً بازگوکننده بی‌زحمت دروسی باشند که از استادان خود آموخته‌اند و بدون تغییری در کم و کیف، آنها را به نسل جوان، که هیچ رغبتی به آن ندارد، منتقل کنند.

۷. رشته ما عنوان زبان و ادبیات فارسی دارد؛ در حالی که در سرفصل درس‌ها هیچ رویکرد عملی‌ای به زبان دیده نمی‌شود؛ یکسره ادبیات است؛ هر چند ۳ واحد زبان‌شناسی عمومی هست، ولی کافی نیست.

۸. زبان را نباید از ادبیات جدا کرد؛ بلکه باید آن را با ادبیات توأم کرد.

۹. برای دانشجویان زبان فارسی و دانشجویان ادب و فرهنگ باید برنامه‌ریزی‌ای جداگانه داشته باشیم، با سرفصل‌های جداگانه.

۱۰. در تمام موارد بالا باید نیاز جامعه به ادبیات را درک و شناسایی کنیم، آنگاه برای پاسخ‌گویی به آنها برنامه‌ریزی درسی کنیم.

۱۱. فرهنگستانی از افرادی با همه سلاقی و علایق و تحصیلات، چه دانشگاهی و چه غیره، تشکیل شود و باب مراد و تعامل با آنها باز باشد، تا افراد متذوق بتوانند برای واژه‌های بیگانه‌ای که در سیل ویرانگر تکنولوژی و صنعت، دائم به زبان فارسی حمله‌ورند، معادل‌سازی کنند و برابر قوانین، واژه‌هایی بسازند، تا به سرعت در بین مردم رواج پیدا کند و مقبول افتد.

۱۲. در دوران ما قالب‌های جدید ادبی، مانند رمان، ترجمه، روزنامه، مجله، نمایشنامه و فیلمنامه، تولید شده است که برای همه این قالب‌ها باید سرفصل تخصصی و فنی طراحی و معرفی شود تا از دل زبان معیار، که زبان رسمی کشور و زبان روزنامه‌ها و



رادیو و تلویزیون و کتاب‌های درسی است، چند زبان دیگر، چون زبان مخفی و زبان زیرزمینی، برای مردم ظهور نکند.

۱۳. برای همکاری استادان موسیقی و آهنگسازان برجسته با استادان ادب چاره‌ای اندیشیده شود و کانون یا انجمنی تأسیس شود که اهل ذوق و شوق موسیقی و ادب مکانی برای تعامل و تعاطی افکار داشته باشند.

۱۴. استادان باید در تمام دروس از دانشجویان کار عملی ادبی بخواهند و به آنها کمک کنند و تفهیم کنند که رسالت ادبیات این است که به شما کمک کند تا آنچه را که به عنوان فکر یا حرف در دل و ذهن دارید، در قالب جملات بیرونی و بیرون دهید.

۱۵. یکی از قالب‌های نوشته، نقد است، که عامل پویایی و تحرک ادبیات است. در اروپا بر هر اثری که منتشر می‌شود، ده‌ها نقد نوشته می‌شود؛ در نتیجه، اثری که بعد از آن تولید می‌شود، فاقد عیوب قبلی خواهد بود و در نتیجه، روز به روز ادبیاتی پویاتر و ارزنده‌تر عرضه می‌شود. در کشور ما، بخصوص در دانشکده‌های ادبیات، به این موضوع هم بی‌تفاوتی می‌شود یا بنا به روحیه‌ای که حاکم است، نقد را نفی می‌دانند، یا به هر علت دیگر این موضوع مغفول مانده است.

۱۶. راه‌های ارتباط جامعه با نخبگان و نویسندگان شناسایی شود؛ زیرا همین ارتباط منجر به تولید ادبیات و توسعه زبان و تقویت فرهنگ می‌شود. چنان که فردوسی شاهنامه را و شکسپیر رومئو و ژولیت و مکتب و هاملت را از فرهنگ و ادبیات توده‌های مردم بازسازی کردند.

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی همدان.

۱. هر چند اگر کسانی مانند دکتر غلامحسین ساعدی، پزشک، نویسنده و نمایشنامه‌نویس، تحصیلاتی هم داشته‌اند، پزشکی بوده است، یا یکی دو تن از استادان ادبیات معاصر ما، چون دکتر شفیعی کدکنی یا دکتر حمیدی، شعری گفته‌اند، جنبه‌های تحقیقات ادبی ایشان بر تولیدات شعریشان غلبه دارد. آنها را بیشتر به عنوان یک محقق می‌شناسند تا یک شاعر؛ مانند آل احمد، بزرگ علوی، اخوان، شاملو، بهرنگی، درویشیان، گلشیری، گلستان و... بسیاری دیگر، هیچ‌کدام تحصیلات دانشگاهی نداشته‌اند.